



۲۰۱۳/۰۱/۲۳

هاشم انوری

## به تو ای همسایه حریص !!!

بخش دوم

عنصری بلخی ابوالقاسم حسن بن احمد در سال ۳۵۰ هجری قمری در بلخ بدنیا آمده و در سال ۴۳۱ هجری قمری مطابق ۱۰۴۰ میلادی (قرون دهم و یازدهم میلادی) درگذشت. عنصری بلخی را امیر نصر برادر سلطان محمود غزنوی به غزنه فرا خواند و مورد نوازش زیاد قرار داد. عنصری بلخی در این سفر به غزنه لقب ملک الشعراء را از طرف سلطان دریافت نمود. عنصری بلخی در حدود ۲۰۰۰ بیت شامل قصیده، غزل، رباعی و مثنوی از خود به یادگار گذاشته، که مشهورترین آن وامق و عذرا است.

تا ز صنغش هر درختی لعبتی دیگر شود  
راغ همچون طبله عطّار پُر عنبر شود  
گوشوار هر درختی رشته گوه‌ر شود

باد نوروزی همی در بوستان بتگر شود  
باغ هم چون کلبه بزاز پُر دیبا شود  
روی بند هر زمینی حله چینی شود

ابوسعید ابوالخیر بوسعید فضل الله بن احمد بن محمد بن ابراهیم در سال ۳۵۷ هجری قمری مطابق ۹۶۷ میلادی در زادگاه انوری (ایبورد) متولد و در سال ۴۴۰ هجری قمری مطابق ۱۰۴۹ میلادی در همانجا وفات نمود. آثار معروف اش اسرارالتوحید و رباعیات ابوالسعید ابوالخیر است. وی از ارادتمندان ابوعلی سینای بلخی بود، و ابن سینا در مورد ابوسعید ابوالخیر چنین گفته (که هرچه میدانم او می بیند) و ابوالخیر در مورد ابن سینای بلخی چنین گفته (که هرچه ما می بینیم او میداند) ابوالسعید ابوالخیر به اشاره و ارشاد شیخ ابوالقاسم دوست پدرش این شعر را سرود:

احسان تو را شمار نتوانم کرد  
یک شکر تو از هزار نتوانم کرد  
و آنرا بدو حرف مختصر خواهم کرد  
با مهر تو سر ز خاک بر خواهم کرد  
گفتم: جگرم، گفت: پُر آهش می دار  
گفتم: غم تو، گفت: نگاهش می دار  
اشکم همه در دیده گریان می سوخت  
برمن دل کافر و مسلمان می سوخت

من بی تو نمی قرار نتوانم کرد  
گر بر سر من زبان شود هر موئی  
از واقعه ای ترا خبر خواهم کرد  
با عشق تو در خاک نهان خواهم شد  
گفتم: چشمم، گفت: به راهش می دار  
گفتم: که: دلم، گفت: چه داری در دل  
دیشب که دلم ز تاب هجران می سوخت  
می سوختم آنچنان که غیر از دل تو

فرخی سیستانی ابوالحسن علی بن جولوغ در سال ۳۷۰ هجری قمری در غزنی متولد و در سال ۴۲۹ هجری قمری در همانجا وفات نمود. فرخی سیستانی در عصر سلطان محمود غزنوی (سده چهارم و اوایل سده پنجم هجری قمری) میزیست. شاعر هم عصرش لیبی که در نیمه اول سده پنجم میزیست و از دوستان فرخی بود در رثایش چنین میگوید:

گر فرخی بمرد چرا عنصری نمرد؟ پیری بماند دیر و جوانی برفت زود  
فرزانه برفت و ز رفتنش هر زیان دیوانه بماند و ز ماندنش هیچ سود

خواجه عبدالله انصاری شیخ الاسلام ابواسمعیل عبدالله بن ابی منصور محمد در سال ۳۹۶ هجری قمری مطابق ۱۰۰۶ میلادی در شهر هرات افغانستان امروزی متولد، و در سال ۴۸۱ هجری قمری مطابق ۱۰۸۸ میلادی در همان شهر وفات نمود. خواجه به پیر هرات، پیر انصار و انصار هرات معروف است. مادرش از مردم بلخ بود. پیر هرات در فقه پیرو روش امام حنبل بود. آثار خواجه عبدالله انصار که به نثر مسجع نوشته شده عبارت اند از: مناجات نامه، نصایح، زادالعارفین، کنزالسالكین، قلندنامه، محبت نامه، هفت حصار، رساله دل و جان، رساله واردات و الهی نامه. خواجه هم استاد شریعت بود و هم پیر طریقت. در زندان پوشنگ عشق عرفانی وجود پیر هرات را تسخیر نمود، و چنین سرود:

هرکس که ترا شناخت جانرا چه کند  
فرزند و عیال و خاتمان را چه کند  
دیوانه کنی، هر دو جهانش بخشی  
دیوانه تو هر دو جهان را چه کند

د پايو شميره: له ۱ تره

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړيکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

پاڼه: دليکني دليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خپر و لولئ

عمر خیام غیاث الدین ابوالفتح عمر بن ابراهیم در سال ۴۲۷ هجری قمری تولد و در سال ۵۱۰ هجری قمری درگذشت. عمر خیام در عصر خود یک فیلسوف، ریاضیدان، ستاره شناس و رباعی سرای معروف دوره سلجوقیان بشمار میرود. رباعیات خیام نظر به پختگی و شهرت به زبانهای مختلف جهان ترجمه و به چاپ رسیده است. افسانه های چند پیرامون عمر خیام وجود دارد. یکی از این افسانه ها ازین قرار است که عمر خیام میخواست باده بنوشد ولی بادی وزید و کوزه می اش را شکست. پس خیام چنین سرود:

ابریق می مرا شکستی، ربی  
بر من در عیش را بیستی، ربی  
من می خورم و تو میکنی بدمستی  
خاکم به دهن مگر که مستی، ربی

پس چون این شعر کفرآمیز را گفت خدا روی وی را سیاه کرد. پس خیام پشیمان شد و برای پوزش از خدا این بیت را سرود:

نا کرده گنه در این جهان کیست بگو!  
من بد کنم و تو بد مکافات دهی  
آن کس که گنه نکرد چون زیست بگو!  
پس فرق میان من و تو چیست بگو!

با این پوزش رویش دوباره سفید شد، اما شک و گمان میرود که عمر خیام این رباعیات را گفته باشد. در جای دیگری نقل میکنند که روزی خیام با عده از شاگردان از کنار مدرسه میگذشت، دیدند که کارگران بالای خری به مدرسه خشت میبرد اما خراز داخل شدن به مکتب اباء میورزد، خیام نزدیک خزر رفت و به گوشش چیزی گفت، خر داخل مکتب شد شاگردان پرسیدند چه گفتی، خیام گفت که خر مذکور زمانی در این مدرسه شاگرد بود و حال از شرم نمیخواهد داخل برود، من برایش به شیوه نظم گفتم برو کسی ترا نمیشناسد و او در حرکت شد.

ای رفته و باز آمده بل هم گشته  
ناخن همه جمع آمده و سُم گشته  
نامت ز میان مردمان گم گشته  
ریش ز عقب در آمده دم گشته

سنائی ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی غزنوی یا حکیم سنائی غزنوی در سال ۴۷۳ هجری قمری مطابق ۱۰۸۰ میلادی در شهر غزنه افغانستان چشم دنیا گشود و در سال ۵۴۵ هجری قمری مطابق ۱۱۴۱ میلادی از دنیا چشم بست. سنائی غزنوی از بزرگترین شاعران قصیده گو و مثنوی سرای زبان پارسی به حساب میرود که در قرن ششم هجری قمری میزیست. سنائی دوران جوانی خود را در بلخ، سرخس، هرات و نیشاپور سپری نمود، زمانیکه در بلخ بود به زیارت خانه کعبه مشرف گردید و در سال ۵۱۸ هجری قمری دوباره به غزنی آمد و در این ایام مثنوی حدیقه الحقیقه را نوشت. مولانای بلخ، عطار نیشاپوری و سنائی غزنوی را به منزله روح و چشم خود میدانست و چنین ابراز نظر میکند:

عطار روح بود و سنائی دو چشم او  
ما از پی سنائی و عطار آمدیم

در طریق التحقیق سنائی غزنوی چنین آمده:

این سخن تحفه ایست ربانی  
خاطر ناقصم چو کامل شد  
هر نفس شاهدهی دگر زاید  
شاهدانی به چهره همچو هلال  
در مقامی که این سخن خوانند  
خاکیان جان نثار او سازند  
رمز اسرار های روحانی  
به سخن های بکر حاصل شد  
هر یک از یک شگرف تر زاید  
در حجاب حروف زهره جمال  
عقل و جان سحر مطلقش دانند  
قدسیان خرّقه ها در اندازند

ابوالحسن بیهقی ظهیرالدین ابوالحسن علی ابن ابوالقاسم زید ابن محمد بیهقی معروف به ابن فندق بیهقی و فرید خراسان، حکیم، ادیب و ریاضیدان سده ششم در سال ۴۹۹ هجری قمری در سبزوار (شیندند فعلی ولایت هرات باستان تولد و در سال ۵۶۵ هجری قمری وفات نمود. مهمترین اثر بیهقی تاریخ بیهقی است. بیهقی در سلسله ملاقاتهای خود با بزرگان دیگر، دیداری داشت با حکیم عمر خیام داشت.

حکیم نظامی گنجوی جمال الدین ابومحمد الیاث بن یوسف نظامی در سال ۵۳۵ هجری قمری در گنجه یکی از شهرهای جمهوری آذربایجان متولد و در سال ۶۰۲ یا ۶۱۲ هجری قمری در همانجا وفات نمود. آرامگاه نظامی در همین شهر زیارتگاه عام و خاص میباشد. نظامی از شاعران دوران سلجوقیان میباشد که در قرن ششم هجری قمری مطابق قرن ۱۲ میلادی میزیست. آثار مهم نظامی عبارت اند از مخزن الاسرار، هفت پیکر، خسرو و شیرین، اسکندرنامه و لیلی و مجنون میباشد. نظامی از معاصران خود با خاقانی دوستی داشت، و در مرثیه اش چنین سرود:

د پانوی شمیره: له ۲ تره

افغان جرمن آنالین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پټه له مور سره اړیکه ټینګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلپکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولی

همی گفتم که خاقانی دریغا گوی من باشد

دریغا من شدم آخر دریغا گوی خاقانی

سخن خاقانی و نظامی بمدت ۸۰۰ سال در سراسر ایران موجب شد که بسیاری از تعبیر های خاص آنان وارد فرهنگها یا زبان شاعران و نویسندگان دیگر شده و جزو دری- فارسی درآید. نمونه شعر نظامی:

هرچه در نظم او ز نیک و بد است  
هر یک افسانه ای جداگانه

همه رمز و اشارت خرد است  
خانه گنج شد نه افسانه

نمونه شعر نظامی در اثر لیلی و مجنون:

مجنون چو حدیث عشق بشنید  
از جای چو مار حلقه برجست  
میگفت گرفته حلقه در بر

اول بگریست، پس بخندید  
در حلقه زلف کعبه زد دست  
کامروز منم چو حلقه بر در

نمونه دیگری از شعر نظامی که دارای مفهوم عالی است:

گوهر نیک را ز عقد مریز  
بدگهر با کسی وفا نکند  
اصل بد با تو چون شود معطی  
گذدم از راه آنکه بدگهرست  
هنر آموز کز هنرمنندی  
هرکه ز آموختن ندارد ننگ  
وانکه دانش نباشدش روزی  
ای بسا تیز طبع کاهل کوش  
وای بسا کوردل که از تعلیم

وآنکه بد گوهرست ازو بگریز  
اصل بد در خطا خطا نکند  
آن خواندی که اصل لایخطی  
ماندنش عیب و کشتنش هنرست  
درگشائی کنی نه دربندی  
دربر آرد ز آب و لعل از سنگ  
ننگ دارد ز دانش آموزی  
که شد از کاهلی سفال فروش  
گشت قاضی القضاة هفت اقلیم

شیخ فریدالدین عطار ابوحماد محمد بن ابراهیم کدکنی نیشاپوری در سال ۵۴۰ هجری قمری مطابق ۱۱۴۵ میلادی تولد و در سال ۶۱۸ هجری قمری مطابق ۱۲۲۰ میلادی در نیشاپور وفات نمود. عطار در حمله مغولها اسیر و بعداً بقتل رسید. آثار عطار عبارتند از اسرارنامه، منطق الطیر، مختارنامه، تذکره الاولیاء میباشند. عطار از فردوسی، سنائی، خواجه عبدالله انصاری، منصور حلاج و ابوسعید پیروی و الهام گرفته و بالای مولانا، حافظ، جامی و علیشیرنوائی تأثیر گذاشته و رهنمود خوبی برایشان حساب میشود.

ملت عشق از همه دین ها جداست

عاشقان را ملت و مذهب خداست

مولوی بلخی در مورد شیخ عطار نیشاپوری چنین میگوید:

هفت شهر عشق را عطار گشت

ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم

هفت شهر عشق یا هفت وادی عبارتند از: طلب، عشق، معرفت، استغنا، توحید، حیرت و فقر و فنا. در باره هریک ازین وادیها عطار اشعار شیرین جداگانه سروده است.

ماجرای شهادت عطار توسط مغول بسیار غم انگیز است و آن اینکه مغولی میخواست او را بکشد، شخصی گفت این پیر را مکش به خونبهای او ۱۰۰۰۰ درم میدهم، عطار گفت مفروش که بهتر ازین مرا میخرند. پس از ساعتی شخص دیگری گفت این پیر را مکش که خونبهای او را یک جوال کاه میدهم، شیخ بعجله گفت مرا بفروش که ازین بیش نمی ارزم و مرا نمیخرند، مغول از گفته او قهر، و او را کشت. نمونه شعر عطار:

جانا، حدیث حسنت، در داستان ننگد  
سودای زلف و خالنت، در هر خیال ناید  
هرگز نشان ندادند، از کوی تو کسی را  
آهی که عاشقانت، از حلق جان برآرند  
آنجا که عاشقانت، یکدم حضور یابند  
اندر ضمیر دلها، گنجی نهان نهادی  
عطار وصف عشقت، چون در عبارت آرد

رمزی ز راز عشقت، در صد زبان ننگد  
اندیشه و صالت، جز در گمان ننگد  
زیرا که راه کویت، اندر نشان ننگد  
هم در زمان نیاید، هم در مکان ننگد  
دل در حساب ناید، جان در میان ننگد  
از دل اگر برآید، در آسمان ننگد  
زیرا که وصف عشقت، اندر بیان ننگد

د پانو شمیره: له ۳ تره

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلپیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولئ

انوری اوحدالدین محمد ابن محمد انوری معروف به ابیوردی وحجت الحق از جمله شاعران و دانشمندان قرن ششم هجری قمری یعنی عصر سلجوقیان میزیست. سال وفات انوری را در سال ۵۷۵ هجری قمری میدانند، انوری در بلخ باستان وفات و در همانجا مدفون است، اما عزیزان ایرانی بنابر عادات حریصانه همیشگی خود تبریز و نیشاپور را هم برایش مقبره ساخته اند. مطبوعات و دستاوردکاران شعر و ادب ایران اصلاً دوست ندارند و دیده نمیتوانند که هیچکدام ازین شعرا و بزرگان ادب و عرفان مربوط کدام کشور دیگر باشد، ویا این افتخارات شعری و ادبی مربوط زادگاه اصلی شان معرفی شوند. انوری دیوانی از خود به یادگار گذاشته که شامل ۱۵۰۰۰ بیت و قصیده میباشد.

آن شد که ستاره می شمردیم به روز اکنون همه روز و شب نفس می شمريم

قاضی حمیدالدین بلخی که مکتبی هم بنام این بزرگمرد در شهر مزارشريف است، از هواداران و دوستان انوری بحساب میرفت. شهرت انوری بدلیل قصاید بالا و توانای ادبی اوست. در شعری که به جامی منسوب است چنین آمده:

در شعر سه تن پیمبرانند  
هر چند که لا نبی بعدی  
فردوسی و انوری و سعدی  
اوصاف و قصیده و غزل را

نمونه از اشعار انوری:

چه نازست آنکه اندر سرگرفتی  
ترا گفتم که با من آشتی کن  
دریغ آن دوستی! با من به یکبار  
مرا در پای غم گشتی و رفتی  
به یکباره دل از ما بر گرفتی  
رها کرده، رهی دیگر گرفتی  
شدی در جنگ و خشم از سر گرفتی  
هوای دیگری در سر گرفتی

نمونه از یک غزل انوری:

ای غارت عشق تو جهانها  
شد بر سرکوی لاف عشقت  
در پیش جنیبت جمالت  
در کوکبه رخ چوماهت  
داند همه کس که آن چه طعنه ست  
بر باد غم تو خا ان و مانها  
سر ها همه در سر زبانها  
از جسم پیاده گشته جانها  
صد نعل فگنده آسمانها  
دندانست بتا در این دهانها

دایره المعارف بزرگ اسلام در باره انوری چنین مینویسد، انوری از دانشمندان نامور روزگار خود به شمار میرود. اشارات، تلمیحات، تصویرسازی و مضمون آفرینیهایش همه از اسنادی او در منطق، موسیقی، هیأت، ریاضی، علوم طبیعی، نجوم و حکمت حکایت دارد. انوری به این سینای بلخی اعتماد کامل داشت و کتابی در شرح اشارات ابن سینا بعنوان البشارات فی شرح الاشارات تألیف کرده بود.

مولانا جلال الدین محمد بلخی محمد ابن محمد ابن حسین حسینی خطیبی بکری بلخی در سال ۶۰۴ هجری قمری مطابق ۱۲۰۷ میلادی در بلخ چشم به جهان گشوده، و در سال ۶۷۲ هجری قمری مطابق ۱۲۷۳ میلادی در شهر قونیه کشور ترکیه دیده از جهان بست.

بسیار جالب است که تاریخ نگاران ایرانی با همه وقاحت و چشم سفیدی، زادگاه این شاعر و بزرگمرد تاریخ را واضحاً بلخ، اما ملیت اش را ایرانی مینویسند، و از همه جالبتر بیرق ایران را در پهلویش گذاشته اند. البته جای شرم و خجالت است که کشور ایران باینگونه سرعت های ادبی و تاریخی مبادرت میورزد. مولانای بلخ در عصر خوارزمشاهان زندگی میکرد. مولانا آثار گرانهای به دوستداران و علاقه مندان خود بجا گذاشته که معروفترین آنها مثنوی معنوی، دیوان شمس تبریزی و فیه ما فیه میباشد.

پدر مولانا محمد بن حسین خطیبی معروف به بهاءالدین ولد و سلطان العلماء مردی عارفی بود و نسبت خرقة به احمد غزالی میپوست. سلطان العلماء پدر مولانا نسبت مخالفت های لفظی با سلطان خوارزمشاه و فخرالدین رازی زادگاه خود بلخ را با خانواده (خانمش یعنی مادر مولانا مومنه خاتون) ترک نمود و سوگند خورد تا سلطان به سر اقتدار است ببلخ برنمیگردد. در راه عزیمت با فریدالدین عطار ملاقی شد و عطار مولانا را که در آنزمان نوجوان بود ستود و کتاب اسرارنامه را برایش هدیه داد. سپس سلطان العلماء پدر مولانا به سفر حج رفت و به شام برگشت و تا آخر عمر آنجا ماند و در سال ۶۲۸ هجری قمری در قونیه وفات و در همانجا دفن گردید. مولانا ۱۹ ساله بود که با گوهرخاتون ازدواج نمود، مکتب نسوان بنام گوهرخاتون

د پانو شمیره: له ۴ تره

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلپکنی د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولی

در شهر مزارشريف از سالهاست که به تعليم دختران افغانستان فعال است. در ۲۴ سالگی مريدان پدر مولانا، مولانا را با سرودن اين شعر به جانشيني پدر تشويق نمودند:

همه کردند روبه فرزندش  
شاه ما زين سپس تو خواهی بود  
که تویی در جمال ماندش  
از تو خواهیم جمله مایه وسود

داستان معرفت مولانا و شمس بسیار دلچسپ، ام با تأسف که از حوصله این نوشته خارج است، مولانا ۳۷ ساله بود که شمس تبریزی ۶۰ ساله را دید و شیفته اش شد، مولانا این شعر را سرود:

زاهد بودم ترانه گویم کردی  
سجاده نشین با وقاری بودم  
سرحلقه بزم وباده جویم کردی  
بازیچه کودکان گویم کردی

شمس تبریزی دو بار نسبت آزار و اذیت مريدان و شاگردان مولانا از نظر ها خود را غیب کرد که سخت باعث پریشانی مولانا شده بود. بار اول مولانا پسر خود سلطان ولد را عقب شمس فرستاد تا شمس را دوباره به قونیه بازگرداند، که این کار عملی شد و شمس دوباره نزد مولانا آمد و مولانا از گرداب غم و اندوه رها شد. پس از مدتی حسادت مريدان دوباره انگيخته شد، شمس از کردار هایشان سخت رنجید و برای همیشه با گفتن این قطعه شعر از نظرها غیب شد.

خواهم اینبار آنچه رفتن  
همه کردند در طلب عاجز  
چون بمانم دراز، گویند این  
سالها بگذرد چنین بسیار  
که نداند کسی کجایم من  
ندهد کس نشان زمن هرگز  
که ورا دشمنی بگشت یقین  
کس نیابد ز گرد من آثار

مولانا کتاب مثنوی معنوی را با این بیت آغاز میکند:

بشنو از نی چون حکایت میکند  
از جدائی ها شکایت میکند

اگر بخواهیم مجموعه عظیم و پر بار ۲۶۰۰۰ بیته مثنوی معنوی را کوتاه و خلاصه کنیم، به ۱۸ بیته میرسیم که سرآغاز دفتر اول مولاناست و به نی نامه شهرت یافته است. البته مراد از (نی) همانا مولانا است که بعنوان یک انسان آگاه و آشنا با حقایق عالم معنا، خلاف عقاید بعضیها که مولانا را ماده پرست میگفتند، خود را اسیر این جهان مادی مبیند و شکایت میکند که چرا روح آزاده او از نیستان عالم معنا بریده است. مولانا در دیوان مثنوی و دیوان شمس، بارها خود، یا انسان آگاه را به نی و چنگ تشبیه کرده است:

ما چو چنگیم و تو زخمه می زنی...  
ما چو ناییم و نوا در ما ز توست...

رباعیات مولانا بخشی از دیوان اوست، که در سال ۱۳۱۲ هجری قمری در مطبعة اختر استانبول که حاوی ۱۶۵۹ رباعی و ۳۳۱۸ بیت میباشد به چاپ رسید. نمونه از رباعی مولانا:

عشق از ازل است و تا ابد خواهد بود  
فردا که قیامت آشکارا گردد  
جوینده عشق بی عدد خواهد بود  
هرکس که نه عاشق است رد خواهد بود

مولانا پس از مدتها بیماری در پی یک تب سوزان در سال ۶۷۲ هجری قمری مطابق ۱۲۷۳ میلادی وفات نمود. قونیه پخندان بود اما پیروان و ارادتمندان مولانا اعم از پیرو جوان، مسلمان و غیر، مسیحی و یهودی همه درین ماتم شرکت داشتند. افلاکی یکی از مثنوی خوانان خانقاه مولویه قونیه که در سال ۷۶۱ هجری قمری درگذشت، میگوید "بسی مستکبران و منکران در این روز ایمان آوردند" ماتم مولانا ۴۰ شبانه روز دوام کرد.

بعد چهل روز سوی خانه شدند  
روز و شب بود گفتشان همه این  
همه مشغول این فسانه شدند  
که شد آن گنج زیر خاک دفین

پایان بخش دوم

ادامه دارد

د پانو شمیره: له ۵ تره

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په څیر و لولئ